

کاوش در مبانی اخلاق

دیوید ہیوم

ترجمہ مرتضیٰ مردیہا

فهرست مطالب

- دو مقدمه مترجم
۱ فصل اول
درباره اصول کلی اخلاق
۱۳ فصل دوم
خیرخواهی
۷۳ فصل سوم
عدالت
۶۱ فصل چهارم
جامعه سیاسی
۷۵ فصل پنجم
چرا فایده خوشايند است
۱۰۵ فصل ششم
خاصايلى که برای خود ما مفیدند
۱۳۱ فصل هفتم
خاصايلى که مستقيماً برای خود ما دلپذيرند
۱۴۹ فصل هشتم
خاصايلى که مستقيماً برای دیگران دلپذيرند
- ۱۶۱ فصل نهم
نتيجه
۱۸۵ پيوست ۱
درباره احساس اخلاقى
۲۰۱ پيوست ۲
درباره خوددوستى
۲۱۵ پيوست ۳
ملاحظات بيشتری درباره عدالت
۲۲۷ پيوست ۴
برخی مجادلات لفظی
۲۴۳ يك گفتگو
۲۷۶ نمایه

نایاب است. تاکه قدری که این فلسفه را در میان هنرمندان پنهان نمایند، باید
ویدا نیز این فلسفه را در میان اگرچه جمعیت زیادی داشته باشد، اما همچنان که در میان
شاعران و مترجمان ایرانی مثبته مصلحته را بالغ فراز این مرکز خود نمایند. همچنان که در میان
ویژگی‌های این فلسفه این است که علاوه بر میان فرهنگ و مذهب، میان این فلسفه و فلسفه‌های اسلامی نیز
و همان‌جا این فلسفه را در میان انسان‌ها نیز می‌دانند. این امر این فلسفه را در میان انسان‌ها
آنکه این فلسفه را در میان انسان‌ها نیز می‌دانند. این امر این فلسفه را در میان انسان‌ها
آنکه این فلسفه را در میان انسان‌ها نیز می‌دانند. این امر این فلسفه را در میان انسان‌ها
آنکه این فلسفه را در میان انسان‌ها نیز می‌دانند. این امر این فلسفه را در میان انسان‌ها
آنکه این فلسفه را در میان انسان‌ها نیز می‌دانند. این امر این فلسفه را در میان انسان‌ها

درباره موضوع

آنچه در این کتاب ملاحظه خواهید کرد می‌تواند ذیل عنوانی قرار گیرد
که امروزه به فلسفه اخلاق موسوم است، که غالباً تعبیر می‌شود به
بحث‌های فلسفی و انتزاعی درباره اخلاق؛ همان‌چیزی که متأتیک
یا فرالخلاق هم نامیده شده است؛ و عبارت است از فحص در معانی
و مبانی و معاییر خوب و بد، هنگامی که دایر مدار ارزش است. این نوع
تقسیم و تعریف اصالتاً متعلق به مقامی است که در آن فلسفه و اخلاق،
هردو، در چارچوب‌های شناخت و شهرت کلاسیک پذیرفته شده
باشند. یعنی این که فلسفه، برخلاف علم تجربی، دانشی کلی است
متکنی به استدلال عقلی که به احوال عینی و جزئی وقایع کاری ندارد؛ و
اخلاق دانشی است که به کمک همین عقل و فلسفه، به شناخت نوعی
اعمال و احوالی می‌پردازد که ارزش آن‌ها مستقل از فایده آن‌ها است.
اما اگر، چنان‌که من می‌اندیشم، به این هردو، طور دیگری نگاه کیم،
یعنی فلسفه را بخشی از دانش بشر بدانیم که در کاربست شیوه عمومی

است از بُعد و حرکت، و همه چیز به مکانیسم قابل فروکاهش است. هابر همین معنا را به انسان گسترش داد و گفت لذت چیزی جز حرکتی در دل نیست، همان طور که تصوّر چیزی جز حرکتی در سرنیست. بر همین مبنای، برای او تعقّل چیزی جز محاسبه و محاسبه چیزی جز جموع و تفریق مشاهدات نبود. اگر گالیله لازمه علم نجوم را این می دانست که به آسمان "نگاه" کنیم، و بیکن تحقیق علم شیمی راضمن "مشاهده" در آزمایشگاه ممکن می دانست، هابر علم سیاست را در گرو "نگاه" کردن به انسان ها می دید. او می پرسید که آدم ها در خانه هایشان را برای چه قفل می کنند؛ و پاسخ می داد: از ترس همسایه؛ و بر همین اساس، وجود حاکم مستبد را بر ترازوّع طبیعی می دید که حاصلش جنگ عمومی بود.

این تأملات برهم انباشته شد تا در قرن هیجدهم، سنت تجربی انگلیسی نگاه تجربی به اخلاق را هم چدگرفت. مهم ترین سؤال در علم یا فلسفه اخلاق این بود که ما چگونه بد و خوب امور را در می یابیم. پیشتر گویا همه چیز حاکی از این بود که تأمل خالص عقلی نشان می دهد که باید مثلاً راستگویی و خیرخواه و نه برعکس. گویا این فرمان عقل محض بود که باید از بُعد اخلاقی حذر کرد. درست همان طور که گویا عقل حکم می کرد که مدارس سیارات دایره است چون دایره کامل ترین شکل است، و حیوانات درکی از درد ندارند چون تشخیص عقل این است که روح مختص انسان است، همان طور هم گمان می رفت که خوب خوب است چون این حقیقتی است در ذات امور، که عقل به قوت استدلال آن را کشف کرده است. تجربه گرایان عصر جدید در تمامی این موارد بنا را براین گذاشتند که باید از پنداشت های رایج فاصله گرفت و برای فهم مسائل به واقعیت بیرونی مراجعه کرد.

این رجوع به واقعیت بیرونی برای درک چیستی اخلاق بنیادی شد برای مطالعه در آنچه امروز علوم انسانی و بالاخص روان شناسی نامیده

علم، یعنی تجربه، کاهلی داشته و مدعی مستقلی از میان دانشمندان پیدا نکرده، و اخلاق را دانشی که با همین روش تجربی به مطالعه این می پردازد که چه سinx احوال و آفعالی مطبوعیت روانی یا مطلوبیت اجتماعی دارند، در این صورت می توانیم مفاد این کتاب را اخلاق شناسی یا علم تجربی اخلاق به شمار آوریم، که هم با نام کتاب تناسب دارد و هم با مقصد مؤلف آن؛ و می تواند شاخه ای از علوم انسانی محسوب شود. تفاوت این دونام، بیش از این که در موضوع و مسئله باشد در "روش" است. هیوم فلسفه اش را تلاشی می نامد برای پیشبرد «شناخت طبیعت انسان» که عبارت است از توضیح و تبیین نظام مند ذهن انسان، از جمله احوال اخلاقی او، با روش تجربی.

دوران مدرن در همه چیز عصر باستان و قرون میانه تأملات تازه داشت، حتی در اخلاق. همان طور که دانشمندان در فیزیک و سیاست به بازندهی پرداختند و کوشیدند برخی موضع روشنی این علوم را شناسایی و از آن حذر کنند، در اخلاق هم تلاش های مشابهی صورت گرفت؛ و جالب این که کلید پاسخ کلی در همه این موارد یکی بود: علم قدیم، یا به تعبیری همان فلسفه که از فیزیک و زیست شناسی تا سیاست و اخلاق را دربرمی گرفت، سعی داشت با نظر به برداشتی که از ماهیت کلی اشیا و امور داشت و در گستره چارچوب های عمومی استدلال، شناختی راجع به آن ها از آنے کند، و این در بهترین حالت کاری کم حاصل و در بدترین حالت گمراه کننده و منجر به جهل مرکب بود. گالیله گفت برای شناخت چرم های آسمانی، عزایم و طلسما تی از نوع "دایره شکل کامل است" فایده ای ندارد؛ تلسکوپ لازم است و ریاضیات. بیکن گفت برای تولید علم راه بیفتید و هرچه را دیدید ثبت کنید. نیوتن گفت من اهل فرضیه بافی نیستم، کار من کشف قوانین طبیعت است. دکارت، به رغم عقل گرایی و روح گرایی اش، گفت تمامی هستی مادی عبارت